

روایت میترا لبافی از عشق به نویسندگی تا گزارشگری برای تلویزیون

خبرنگار شدن یک دختر کم حرف

پیوند کتاب
و تلویزیون

صدا و چهره اش با خبرنگاری حوزه کتاب شناخته می شود. گزارش های روایت گونه اش در قاب تلویزیون از تازه های نشر، مخاطبان علاقه مند به کتاب و کتابخوانی را با خود همراه می کند و احتمالا دیگر بینندگان را نیز برای پیوستن به این جرگه ترغیب خواهد کرد. میترا لبافی، سردبیر بخش کتاب خبرگزاری صداوسیما، نویسنده و مترجم، سال هاست با آنچه گفتیم میان مخاطبان سیما شناخته می شود. این فعال رسانه که کارش را با مطبوعات شروع کرده، همیشه در دلش شوق نوشتن وجود داشته و به گفته خودش، همچنان نیز هست. پای روایت او از عشق به نویسندگی تا گزارشگری برای تلویزیون نشستیم.

نوشین مجلسی

دبیر قاب کوچک



۴ یک علاقه ریشه دار

عشق به نوشتن اما چیزی نیست که امروز و دیروز در وجود لبافی جوانه زده باشد. مثل هر کس دیگری، احتمالا شروعش به کودکی و نوجوانی بازمی گردد. زمانی که آدم خود و علایقش را می شناسد. لبافی نیز این علاقه را ریشه دار توصیف می کند و می گوید: به هر حال همه اینها ریشه دار است. می گویند کسانی نویسنده می شوند که زیاد کتاب می خوانند.

خوشبختانه ما هم متعلق به نسلی هستیم که برای سرگرمی، ابزاری جز کتاب نداشتیم. من متولد دهه ۵۰ هستم. آن وقت ها موبایل نداشتیم و همیشه با رمان و چیزهایی از این دست سرگرم بودیم. حالا همه مشغول کار کردن با موبایل هستند اما ما زمانی با کتاب به خواب می رفتیم. نور موبایل کجا و گرمی کاغذ که از دل طبیعت است کجا؟ هنوز هم در جهان، فروش کتاب کاغذی بالاتر از فروش کتاب الکترونیک است؛ چون کاغذ از دل طبیعت می آید، به چشم آسیب نمی رساند و انگار یک موجود زنده است. وقتی خیلی کوچک بودم، عمه ام برای سری کتاب های «هانس کریستیان آندرسن» را خریده بود؛ هنوز هم آنها را دارم. زیاد کتاب و مجله می خواندم. در نوجوانی ام در دهه ۷۰ که دوران اوج شکوفایی مطبوعات بود با خیلی از مطبوعات همکاری کردم.

۴ هنوز هم عاشقم

تا جایی که می دانیم، میترا لبافی خبرنگاری را به عشق نویسندگی شروع کرده است. اودرگفت وگوهای پیشینش بارها بر این نکته تاکید کرده و حتی مهم ترین شرط برای یک خبرنگار خوب بودن در حوزه کتاب را، دوست داشتن کتاب و نویسندگی دانسته. حالا و پس از سالیان طولانی که از حضورش در این مسیر گذشته، از او می پرسیم این عشق همچنان وجود دارد یا در طول مسیر هدفش تغییر کرده. لبافی پاسخ می دهد: تغییری نکرده. اساسا این علاقه مندی باعث می شود من برای بعد از بازنشستگی ام غصه ای نداشته باشم. در تمام دوران کارم در صداوسیما نوشته ام و تقویت زبان روایت در گزارش را سرلوحه کارم قرار داده ام. البته در کنار نویسندگان هم خیلی چیزها یاد گرفته ام. این دوران در بسیاری از دوره های داستان نویسی شرکت کرده ام. می شود گفت خبرنگاری به نویسندگی من کمک کرده است. ادعا ندارم نویسنده می شوم ولی حداقل این علاقه مندی را پرورش داده ام. تصویر، آفت دارد؛ یعنی وابستگی ایجاد می کند که اگر قطع شود، حتی برای برخی از آدم ها که در این رشته مشغول هستند، از بازیگر گرفته تا خبرنگار و گوینده، آسیب زاست. برای همین من همیشه تلاش می کنم از اهداف اولیه ام که همان نوشتن در مطبوعات و سپس ورود به دنیای کتاب ها بوده دور نشوم و با نویسندگی اقناع شده ام؛ به همین دلیل، نویسندگی است که من را سیراب می کند نه خبرنگاری.

۴ خاطره مصاحبه با لیلای حاتمی

این روزها لبافی را بیشتر به عنوان خبرنگار حوزه کتاب می شناسیم، اما جالب است که او تجربه های دیگری هم در حیطه فرهنگ دارد. این خبرنگار درخصوص حوزه کاری که از ابتدای فعالیتش برگزیده، توضیح می دهد: در همین گروه های فرهنگی بودم. نقد داستان می نوشتیم، با نویسندگان و حتی بازیگران گفت و گو می کردم. مثلا وقتی فیلم «لیلا» اکران شد به خانه لیلای حاتمی رفتم که خودش هم تازه گل کرده بود. اتفاقا ایشان هم در سایت شان مصاحبه مرا گذاشته اند چون این مصاحبه روی جلد مجله «زن روز» رفت. من در دوران خوب مطبوعات در این عرصه حضور داشتم.

۴ عبور از کوچه خوشبخت

بسیاری از هم نسلان لبافی که دل در گرو نویسندگی و کار خبر داشتند، در دوران اوج وبلاگ نویسی، نامی از خود به یادگار گذاشتند. این خبرنگار هم از این قاعده مستثنی نیست. او عنوان می کند: وبلاگی به نام «کوچه خوشبخت» داشتم و چند بار هم در جشنواره مطبوعات برنده شدم. وبلاگ چیز خوبی بود و حیف شد که برافتاد.

خیلی از خبرنگارها وبلاگ داشتند و مد خوبی هم بود اما موبایل ما را از عالم نوشتن دور کرد. از این خبرنگار می پرسیم که البته چون همچنان در حوزه کتاب فعالیت می کنید این خط اتصال حفظ شده است. او توضیح می دهد: بله، اما این کار در تلویزیون به مقداری علاقه مندی و فداکاری نیاز دارد؛ چون همه به دنبال تصویر، شهرت، خبر اول و اینها هستند. مثلاً گروهی که در خبرگزاری، سردبیر آن هستم، خیلی به سختی شکل گرفت. هرکس می آمد و می دید هیچ منفعتی ندارد، می رفت. من سردبیر گروه کتاب هستم. آقای خدابخشی که به معاونت سیاسی آمد به همراه آقای جبلی تحولاتی ایجاد و همه گروه ها را ریز کردند. ما ۴۲ گروه شدیم؛ یعنی کتاب، سینما و... جدا شد و کتاب را به من سپردند. چون فقط من بودم و دیگر بچه های خبرنگار هم به این حوزه علاقه نداشتند. واقعا مدیران خیلی مهم هستند. چون دستور دادند که زیاد به کتاب اهمیت بدهید. بعضی ها به گروه ما آمدند ولی همان طور که عرض کردم، پایداری شان کم بود؛ به این خاطر که به تصویر کشیدن گزارشی با موضوع کتاب به دلیل انتزاعی بودن مفهوم آن، سخت است و باید خلاقیت به خرج داد تا جذاب شود.

۴ قصه گویر با گزارشگری

شاید به نظر برسد صحبت درباره فضای خشکی دارد اما ویژگی غالب گزارش لبافی این است که قلمش را به بیان تصویر درمی وقتی می خواهد گزارش تهیه کند نوعی قصه می گوید که همین جذابیت می شود. این خبرنگار این باره می گوید: گزارشگری و روایتی، نیاز به داستان دارد؛ یعنی کار درباره یک بحث علمی را به زیبا مطرح کنیم. منتها در مورد قدری سخت است؛ چون باید که را بخوانید و ببینید موضوعش و از داشته های ذهن تان هم استفاده کنید. مثلا من به خبرنگاران که می آمدند، می گفتم می تو فلان کارتون استفاده کنید. می اصلا این کارتون را ندیده ام آنها پیشنهاد می کردم فلان در فیلم حاتمی کیا جست و آن استفاده کنند اما هیچ ذهنی نداشتند. من تمام علاقه مندی ها و مطالعاتی را مرور در فرهنگ داشت خاطر می آورم و در گزارش ها شما هم همین طور هستید؛ یعنی بخواهید گزارشی بنویسید، می خوب است به عنوان مقدمه شعر سهراب سپهری را بگویم چون «هشت کتاب» را خواند پس شما هم چکیده تجارب در کار می ریزید.



۴ قدم گذاشتن در وادی خبر

معمول است که پیش از مصاحبه، جست و جو کنیم تا شناخت بیشتری از شخصیت مصاحبه شونده به دست آوریم. در این جست و جوها درباره لبافی به تصویری در پروفایلش برمی خوریم که چهره کم سن و سالی دارد و عکسش در حال تهیه گزارش در یک مجله چاپ شده. از او درباره این تصویر و شروعش کارش در مطبوعات می پرسیم که پاسخ می دهد: آن عکس احتمالا مربوط به عید فطر سال ۸۰ و اولین گزارش هایم است که در هوای بارانی گرفتم. در کنار این عکس، مصاحبه ای چاپ شده که درباره شرکت در کلاس های عناصر داستان آقای جمال میرصادقی است. من از سال ۷۲ تا ۷۹ در مطبوعات بودم و بعد به تلویزیون آمدم.